



آموزه پنجم: دماوندیّه

دماوند در این قصیده، در بندهای ابتدایی، در معنای حقیقی به کار رفته است؛ اما رفته رفته به عنوان نمادی از روشنفکران جامعه به کار رفته است و از این جهت این ویژگی‌ها مورد نظر شاعر است: ۱- گوشه‌گیری و انزوا ۲- دلگیری از مردم زمانه ۳- داشتن اندیشه‌های بلند و متفاوت از مردم زمانه.



۱- ای دیو سپید پای در بند/ ای گنبد گیتی ای دماوند

قلمرو زبانی: دیو سپید: موجودی افسانه‌ای و اساطیری در شاهنامه که به دست رستم کشته می‌شود. / گیتی: جهان / **قلمرو ادبی:** قالب: قصیده / وزن: مفعول مفاعلن فعولن (رشته انسانی) / دیو سپید: استعاره از دماوند / ای گنبد: جان بخشی / گنبد گیتی: اضافه استعاری، گیتی مانند ساختمانی است که گنبد دارد / ای دماوند: جان

بخشی / پای در بند بودن: کنایه از زندانی بودن / پای در بند بودن دماوند: جان بخشی / مصراع اول، تلمیح دارد به داستان دیوسپید از هفت خوان رستم در شاهنامه فردوسی (جنگ رستم با دیوسپید) / اغراق: در بلندی دماوند / واج آرای: صامت «د» / بازگردانی: ای دماوند که همانند دیوسپید، اسیر و گرفتار هستی، ای دماوند که همانند بام جهان برافراشته ای.

پیام: ستایش دماوند، اشاره به بلندی دماوند

۲- از سیم به سر یکی کله خود/ ز آهن به میان یکی کمر بند

قلمرو زبانی: سیم: نقره / میان: کمر، وسط / فعل «داری» به قرینه معنوی حذف شده است. / **قلمرو ادبی:** جان بخشی: نسبت دادن کلاه خود و کمر بند به کوه / سیم: استعاره از برف / کمر بند آهنین: استعاره از میانه کوه که پر از سنگ‌ها و صخره‌های تیره رنگ است. / جان بخشی: قراردادن سر و کمر برای کوه / تناسب: سیم، آهن؛ سر، کله خود، میان؛ کله خود، کمر بند؛ میان، کمر بند / تشبیه پنهان: برفها مانند کلاه خود و صخره‌ها مانند کمر بندند.

بازگردانی: ای دماوند! تو کلاه جنگی سفیدی از نقره (برف) بر سر نهاده ای و کمر بندی آهنین (صخره‌ها و سنگ‌ها) به کمر بسته ای.

پیام: وصف دماوند

۳- تا چشم بشر نبیندت روی/ بنهفته به ابر، چهر دل بند

قلمرو زبانی: تا: حرف پیوند بیان علت، به معنی «به این دلیل که» / «ت» در «نبیندت روی» مضاف الیه «روی»، جهش ضمیر/ نهفتن: پنهان کردن (بن ماضی: نهفت، بن مضارع: نهنب) / **قلمرو ادبی:** جان بخشی: نسبت دادن روی و چهره به دماوند و نهفته شدن از مردم / تناسب: روی،



چهره، چشم / حُسن تعلیل: سخنور علت پنهان شدن قله دماوند را در پشت ابر، بیزاری و دوری کردن از مردم نادان می‌داند. / دل‌بند: کنایه از گرامی و ارجمند

بازگردانی: چهره زیبای خود را در ابرها پنهان کرده‌ای تا چشم آدمی روی تو را نبیند.

پیام: بیزاری دماوند از مردم، اشاره به بلندی کوه

۴- تا واره‌ی از دم ستوران / وین مردم نحس دیوماند

قلمرو زبانی: واره‌ی: رها شوی (بن ماضی: وارست، بن مضارع: واره) / ستور: چهارپا، جانوران چهارپا به ویژه اسب، استر و خر / وین: و این / نحس: شوم، بدبین، بداختر، گجسته، ناهمایون / این بیت با بیت بعد، موقوف المعانی است. / **قلمرو ادبی:** تم: نفس، مجاز از سخن / ستور: استعاره از انسان‌های پست و نادان / شبیه: مردم دیو مانند / حسن تعلیل

بازگردانی: برای این‌که از هم‌صحبتی و هم‌نشینی مردم نادان و شوم دیوصفت رهایی یابی

پیام: بیزاری از مردم نادان

ارتباط معنایی دارد با: از این دیومردم که دام و دَدَد / نهان شو که هم‌صحبتان بدند

۵- با شیر سپهر بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند

قلمرو زبانی: سپهر: آسمان / سعد: خجسته، مبارک، متضاد نحس / اختر سعد: سیاره مشتری یا هر رمز است که به خجسته مهین نامبردار است. / پیوند کردن: خویشاوندی کردن / **قلمرو ادبی:** شیر سپهر: استعاره از خورشید (به اعتبار آن که برج اسد خانه اوست) / جان بخشی: پیمان بستن دماوند با خورشید؛ پیوند دماوند با مشتری / اختر، سپهر: تناسب، اغراق / این بیت حُسن تعلیل نیز دارد: شاعر علت بلندی دماوند را تلاش او برای دوری از مردم زمانه می‌داند. / تناسب: سپهر، اختر؛ پیمان، پیوند

بازگردانی: با آفتاب پیمان بسته‌ای و با ستاره مشتری پیوند و پیوستگی پدید آورده‌ای.

پیام: اشاره به بلندی دماوند

۶- چون گشت زمین ز جور گردون / سرد و سیه و خموش و آوند

قلمرو زبانی: جور: ستم / گردون: فلک، آسمان (در این‌جا روزگار) / خموش: ساکت / آوند: آونگ، آویزان، آویخته / **قلمرو ادبی:** زمین، گردون: تضاد / جور گردون: جان بخشی، اضافه استعاری / گشت: شد، ایهام تناسب در معنای گردیدن و چرخیدن / خموش گشتن زمین: جان بخشی / این بیت با بیت بعدی موقوف المعانی است. / حسن تعلیل: آسمان به خاطر ستم گردون خفه و خموش و معلق است.

بازگردانی: هنگامی که زمین از بیداد و ستم آسمان (روزگار) اینچنین خفه و خاموش و آویزان شد،...

پیام: بیداد آسمان بر زمینیان



۷- بنواخت ز خشم بر فلک مشت / آن مشت تویی تو ای دماوند

قلمرو زبانی: نواختن: کوبیدن (بن ماضی: نواخت، بن مضارع: نواز) / **قلمرو ادبی:** مشت کوبیدن زمین به فلک: جان بخشی / ای دماوند: جان بخشی / تو مشت هستی: تشبیه / واج آرای: صامت «ت» و «ش» / واژه آرای: مشت، تو بازگردانی: زمین از شدت خشم، مشتی بر آسمان کوبید و تو ای دماوند همان مشت زمینی.

پیام: اعتراض زمین بر آسمان

۸- تو مشت درشت روزگاری / از گردش قرن‌ها پس افکند

قلمرو زبانی: پس افکند: پس افکنده، میراث، به جا مانده (صفت مفعولی مرکب کوتاه) / **قلمرو ادبی:** / تشبیه: تو (دماوند) مشت روزگار هستی / مشت روزگار: جان بخشی برای روزگار؛ اضافه استعاری / واج آرای «ش»، «ر» بازگردانی: ای دماوند! تو مشت بزرگ خشم و اعتراض دیرینه زمانه ای که از گذشت روزگاران به ما به جا مانده است.

پیام: اعتراض دماوند به ستم گردون

۹- ای مشت زمین بر آسمان شو / بر وی بنواز ضربتی چند

قلمرو زبانی: شو: برو/ بنواز: بزن / مرجع «وی» آسمان است / ضربتی چند: ترکیب وصفی وارون (چند ضربت)/ چند: صفت مبهم / **قلمرو ادبی:** مشت زمین: جان بخشی و استعاره از دماوند / زمین، آسمان: تضاد / مصرع دوم: جان بخشی / مشت، ضربت: تناسب بازگردانی: ای دماوند که مشت زمینی! به آسمان برو و چند ضربه بر آسمان بکوب.

پیام: خیزش ضد بیداد

۱۰- نی نی تو نه مشت روزگاری / ای کوه نی آم ز گفته خرسند

قلمرو زبانی: نی نی: نه، قید نفی / نیم: نیستم / گفته: مقصود شاعر، تشبیه در بیت پیشین است یعنی همان تشبیه دماوند به مشت. / خرسند: راضی / **قلمرو ادبی:** مشت روزگار: اضافه استعاری (جان بخشی)/ ای کوه: جان بخشی / واج آرای: «ن»/ تشبیه: تو نه مشت روزگاری بازگردانی: نه نه، تو مشت روزگار نیستی. ای کوه من، از این سخن خود (تشبیه دماوند به مشت) خشنود نیستم.

■ شاعر از همانندی دماوند به مشت روزگار خرسند نیست به این دلیل که مشت نشانه اعتراض و ستیز است در حالی که دماوند (مردم تهران یا روشنفکران) در مقابل ظلم و دشمنان خارجی خاموشی گزیدند.

پیام: بی تفاوتی روشنفکران

۱۱- تو قلب فسرده زمینی / از درد ورم نموده یک چند



قلمرو زبانی: فسرده: یخزده، منجمد، افسرده و غمگین / یک چند: مدتی، چندی / ورم: آماس / **قلمرو ادبی:** فسرده: ۱- یخزده، ۲- افسرده (ایهام) / تشبیه کوه دماوند به قلب فسرده زمین / ورم: استعاره از برآمدگی کوه / قلب زمین: جان بخشی، اضافه استعاری / قلب، درد، ورم: تناسب / واج آرای: «د» / حسن تعلیل

بازگردانی: ای دماوند! تو قلب سرد و منجمد زمین هستی که از شدت درد و اندوه مقداری آماس کرده است.

پیام: اشاره به برآمدگی کوه دماوند

۱۲- تا درد و ورم فرونشیند / کافور بر آن ضماض کردند

قلمرو زبانی: تا: حرف پیوند به معنی «برای اینکه» / فرونشیند: فروکش کند / کافور: ماده معطر جامدی که از گیاهانی چون ریحان، بابونه و چند نوع درخت به دست می‌آید. در قدیم به عنوان مرهم و دارو روی زخم می‌مالیدند. / ضماض: مرهم / ضماض کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن / **قلمرو ادبی:** ورم: استعاره از برآمدگی کوه / کافور: استعاره از برف‌های قله دماوند / درد، ورم، ضماض: تناسب / حسن تعلیل / واج آرای: «د»، «ر»

بازگردانی: برای این که درد و ورم تو آرام بگیرد و اندکی تسکین بیابد مرهمی از برف بر ورم تو نهاده اند.

پیام: اشاره به برف گیر بودن دماوند

۱۳- شو منفجر ای دل زمانه / وان آتش خود نهفته میسند

قلمرو زبانی: نهفته: صفت مفعولی در نقش قید؛ پنهان شده / **قلمرو ادبی:** دل زمانه: اضافه استعاری (جان بخشی)، / دل استعاره از دماوند (نماد روشنفران خاموش) / آتش: استعاره از خشم و خروش و اعتراض / تناسب: منفجر، آتش / منفجر شدن: کنایه از اعتراض بازگردانی: ای کوه دماوند که چون قلب زمانه هستی، آتشفشان کن و بیش از این خرسند مباش که آتش درونت پنهان بماند. **پیام:** دعوت به اعتراض

۱۴- خامش منشین سخن همی گوی / افسرده مباش خوش همی خند

قلمرو زبانی: همی گوی: بگو (فعل امر استمراری) / افسرده: یخ زده، غمگین / خوش: قید کیفیت / همی خند: بخند (فعل امر) / **قلمرو ادبی:** خامش نشستن، سخن گفتن: تضاد / جان بخشی: سخن گفتن، خندیدن و خاموش نبودن دماوند / افسرده: ایهام؛ ۱- یخ زده ۲- غمگین / خاموش، افسرده: تناسب / خوش خندیدن: کنایه از افسردگی بدر آمدن / افسرده، خوش: تضاد بازگردانی: ای دماوند (آگاهان خاموش جامعه)، خاموش و آرام نباش و چیزی بگو (اعتراض کن)، غمگین و ناخوش نباش و با شادی بخند. **پیام:** دعوت به اعتراض

۱۵- پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته جان شنو یکی پند



قلمرو زبانی: سوخته جان: صفت مرکب، جانشین اسم، منظور «خود شاعر» است و مخاطب شاعر «کوه دماوند». / یکی پند: پندی / قلمرو ادبی: آتش: استعاره از خشم و خروش / آتش، سوخته: تناسب / واج آرای: صامت «ن» / سوخته جان: کنایه از دردمند و سرد و گرم روزگار چشیده بازگردانی: ای دماوند! خشم درونت را در دلت پنهان نکن، خشم را بیرون بریز و از این شاعر دل سوخته دردمند پندی بشنو.

پیام: دعوت به اعتراض

۱۶- گر آتش دل نهفته داری / سوزد جانت به جانت سوگند

قلمرو زبانی: گر: اگر / نهفته: پنهان / سوختن: سوزاندن / «ت» در «جانت» در هر دو مورد نقش مضاف الیهی دارد / حذف فعل «می خورم» به قرینه معنوی / قلمرو ادبی: آتش دل: استعاره از خشم و خروش / سوختن جان: کنایه از نابود شدن / واژه آرای: جان / تناسب: دل، جان بازگردانی: اگر آتش درونت را بیرون نریزی و در دلت پنهان کنی به جان تو سوگند می خورم که جانت را نابود می سازد.

پیام: دعوت به اعتراض

۱۷- ای مادر سرسپید بشنو/ این پند سیاه بخت فرزند

قلمرو زبانی: سیاه بخت فرزند: ترکیب وصفی و ارون، منظور خود «ملک الشعرا بهار» است. / قلمرو ادبی: سر: مجاز از مو / مادر سر سپید: استعاره از دماوند، نمادی از مردم و فرهنگ ایران / سپید، سیاه: تضاد / سیاه بخت: کنایه از بدبخت، حس آمیزی / سرسپید: کنایه از پیر (اشاره به برف قله دماوند) / تناسب: مادر، فرزند / استعاره: موی سپید (برفها و قله کوه دماوند مانند موی سپید سر زنان است). بازگردانی: ای دماوند! ای مادر سرسپید و پیر من! پند فرزند بدبخت خودت را بشنو.

پیام: اندرز دماوند (روشنفکران)

۱۸- برکش ز سر آن سپید معجر / بنشین به یکی کیود اورند

قلمرو زبانی: معجر: روسری، سرپوش / سپید معجر و کیود اورند: ترکیب وصفی و ارون (معجر سپید، اورند کیود) / کیود: آبی سیر / اورند: اورنگ، تخت، تخت پادشاهی / قلمرو ادبی: سپید معجر: استعاره از برف روی کوه / از سر برکشیدن معجر سپید: کنایه از دوری از گوشه نشینی، ضعف و خاموشی / اورند: مجازاً فرّ و شکوه، شأن و شوکت / بر اورند نشستن: کنایه از قدرت‌نمایی کردن، فرمانروایی کردن / سپید، کیود: تضاد

بازگردانی: ای دماوند، از ناتوانی و خاموشی دست بکش. بر اورنگ فرمانروایی بنشین و توانایی ات را نمایان کن.

پیام: نمودن توانایی

۱۹- بگرای چو اژدهای گرز / بخروش چو شرزه شیر ارغند



قلمرو زبانی: بگرای: حمله ور شو (حرکت کن) فعل امر از گراییدن (بن ماضی: گرایست، بن مضارع: گرای) / اژدها: مار بزرگ / گرزه: ویژگی گونه ای مار سمی و خطرناک / خروشیدن: فریاد زدن / شرزه: خشمگین، غضبناک / ارغند: خشمگین و قهرآلود / **قلمرو ادبی:** گرزه، شرزه: جناس ناهمسان / تشبیه در مصرع نخست و دوم / واج آرای: «ش»

بازگردانی: مانند اژدهای بزرگ و گشوده، حمله‌ور شو و مانند شیر خشمگین و قهرآلود، فریاد و خروش برآور.

پیام: دعوت به اعتراض

۲۰- بفکن ز پی این اساس تزویر/ بگسل ز هم این نژاد و پیوند

قلمرو زبانی: پی: پایه، شالوده، بن، بیخ / اساس: پایه (هم آوا ← اثاث: لوازم خانه یا محل کار) / گسلیدن: پاره کردن، جداکردن (بن ماضی: گسل، بن مضارع: گسست) / تزویر: دورویی، ریاکاری / این نژاد و پیوند: منظور نژاد و پیوند ستمگران / **قلمرو ادبی:** اساس تزویر: پایه‌های حکومت ریاکار، اضافه استعاری / از پی افکندن: کنایه از نابود کردن / نژاد، پیوند: تناسب / پی، اساس: تناسب / موازنه (برای رشته انسانی)

بازگردانی: پایه‌های این ساختمان ستم و ریا را ریشه کن ساز و نسل و نژاد این فرمانروایان بیدادگر را نابود ساز.

پیام: دعوت به مبارزه

۲۱- بر کن ز بن این بنا که باید / از ریشه بنای ظلم برکند

قلمرو زبانی: بن: ریشه / از بن برکندن: کنایه از نابود کردن کامل / «بنا» در مصرع نخست: استعاره از بیداد / از ریشه برکندن: کنایه از نابود کردن کامل / **قلمرو ادبی:** برکن، برکند: هم‌ریشگی، جناس / بنای ظلم: اضافه تشبیه / واج آرای «ب»، «ن»

بازگردانی: این بنای ستم را نابود کن؛ زیرا بنای بیداد را باید ریشه کن کرد و نابود ساخت.

پیام: دعوت به مبارزه با ستمگر

۲۲- زین بی خردان سفله بستان / داد دل مردم خردمند

قلمرو زبانی: زین: از این / سفله: فرومایه، بدسرشت / ستاندن: گرفتن، (بن ماضی: ستاند، بن مضارع: ستان) / داد: حق و حقوق / **قلمرو ادبی:** بی خرد، خردمند: تضاد / بی خردان سفله: فرمانروایان ستمگر در زمان سخنور / واج آرای صامت «د»، مصوت « = »

بازگردانی: از این فرمانروایان بی خرد پست و فرومایه، حق انسان‌های خردمند و آگاه را بگیر.

پیام: گرفتن حق ستم‌دیدگان

بهار

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.



سریر مُلک عطا داد کردگار تو را / به جای خویش دهد هر چه کردگار دهد (ظهیرالدین فاریابی) / سریر: اورند، تخت

در دناک است که در دام شغال افتد شیر / یا که محتاج فرومایه شود، مرد کریم (شهریار) / فرومایه: سفله، پست

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

اختر سعد - مردم نحس - سپید معجر (ترکیب وصفی وارون) - شیر ارغند - بی‌خردان سفله

۳- در بیت‌های زیر، ترکیب‌های اضافی را مشخص کنید.

(الف) تو مشتِ درشتِ روزگاری / از گردشِ قرن‌ها پس‌افکند / مشتِ روزگار - گردشِ قرن

(ب) زین بی‌خردانِ سفله بستان / دادِ دلِ مردمِ خردمند / دادِ دل - دلِ مردم

ترکیب وصفی: ترکیب «اسم - صفت» را ترکیب وصفی می‌گویند. اسم نخست موصوف و دومی صفت است؛ مانند: دست بلند.

ترکیب اضافی: ترکیب «اسم - اسم» را ترکیب اضافی می‌گویند. اسم نخست مضاف و دومی مضاف الیه است؛ مانند: دست بهرام.

راه‌شناسایی صفت و مضاف‌الیه

۱- صفت، «تر و ترین» می‌پذیرد؛ اما مضاف‌الیه نمی‌پذیرد. ۲- صفت و موصوف یک پدیده‌اند؛ اما مضاف و مضاف‌الیه دو پدیده ۳- موصوف «ی» ناشناس

می‌پذیرد؛ اما مضاف نمی‌پذیرد. ۴- اگر به ترکیب، صفت دیگری را بیفزاییم، در ترکیب اضافی، صفت مضاف‌الیه را وصف می‌کند و در ترکیب وصفی

موصوف را؛ مانند: «ر هووی بزرگ»، «ر فانه بزرگ». ۵- مضاف الیه همیشه اسم است، پس «نشانه جمع» می‌پذیرد؛ اما صفت نمی‌پذیرد. ۶- با افزودن «است» به

ترکیب اضافی، جمله نامعنایی ساخته می‌شود. ۷- صفت نقش مسندی می‌پذیرد؛ اما اسم نمی‌پذیرد.

قلمرو ادبی

۱- در کدام بیت‌ها آرایه «حُسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیت ۳: شاعر علت در ابر پوشیده بودن قلّه دماوند را مخفی ماندن از چشم مردم دانسته است؛ این دلیل ادبی اما غیر علمی، آرایه حسن تعلیل پدید

آورده است.

بیت ۵: شاعر علت پیمان بستن دماوند با شیر سپهر و پیوند کردن با اختر سعد (بلندی و ارتفاع دماوند) را رهایی از مردم نحس دیو مانند می‌داند؛

این ادعای غیرواقعی اما ادبی حسن تعلیل است.

بیت ۱۲: شاعر علت ریختن برف بر قلّه دماوند را فرونشاندن درد و ورم او دانسته است. این ادعای ادبی اما غیر واقعی حسن تعلیل را پدید

آورده است.

۲- در بیت‌های زیر، استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

از سیم به سر یکی کُله خُود / ز آهن به میان یکی کمر بند

سیم (استعاره از برف) / آهن (استعاره از صخره‌ها و سنگ‌ها)



پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته‌جان، شنو یکی پند

آتش (استعاره از خشم)

۳- شعرهای «دماوندیه» و «مست و هشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید.

قالب شعر «دماوندیه» قصیده و قالب شعر «مست و هشیار» قطعه است. در قصیده بهار مصراع نخست و مصراع‌های زوج و در قطعه پروین فقط مصراع‌های زوج هم‌قافیه‌اند.

قلمرو فکری

۱- محمد تقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیر پذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته، به پرسش‌های زیر پاسخ دهید. (هتاک:)

الف) مقصود شاعر از «دماوندیه» و «سوخته‌جان» چیست؟

دماوند: آگاهان و آزادی‌خواهان/ خاموش جامعه.

سوخته‌جان: خود شاعر که همان ملک‌الشعرای بهار است.

ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می‌گوید؟ «تو قلب فسرده زمینی / از درد، ورم نموده یک چند»

زیرا او را مظلومی می‌داند که مورد ظلم واقع شده و به خاطر این ظلم از زمین سر بیرون آورده است.

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

بفکن ز پی این اساس تزویر / بگسل ز هم این نژاد و پیوند

بازگردانی: پایه و شالوده این همه فریب و دورویی و نژاد ستمگران را از ریشه بر کن.

پیام: آرزوی نابودی حکومت تزویرگر و ستمگر

۳- مفهوم مشترک سروده‌های زیر را بنویسید.

■ شو منفجر ای دل زمانه / وان آتش خود نهفته میسند (بهار)

■ دلا خموشی چرا؟ / چو خم نجوشی چرا؟ / برون شد از پرده راز، پردپوشی چرا؟ (عارف قزوینی)

هر دو بیت خواننده را برای بیان دردها، رنج‌ها و اعتراض به وضع موجود و نابه‌سامانی مسائل کشور تشویق می‌کند.

-۴

روان خوانی: جاسوسی که الاغ بود!



می‌گوییم: «حاجی! شما هر چه دستور بدهید به دیده منت. الان بگو چاه بکنم؛ بگو از دیوار راست بالا بروم؛ بگو با دست‌هایم برایت خاکریز بزنم؛ اصلاً بگو تا یک ماه به مادرزنم زنگ نزنم؛ تمام این کارها شدنی است؛ اما به من نگو که با این پانزده تا مینی که برایمان مانده، دشت به این بزرگی را مین گذاری کنم! هیچی نباشه واسه مین گذاری این منطقه دو هزار تا مین لازم داریم. دشت است، زمین فوتبال دستی نیست که نوکرتم!»

قلمرو زبانی: دیده: چشم / به دیده منت: چشم، فرمان می‌پریم، حذف فعل به قرینه معنوی / شدنی: ممکن / واسه: برای / قلمرو ادبی: از دیوار راست بالا رفتن: کنایه از انجام کار دشوار

حاجی از حرف‌هایم خنده‌اش می‌گیرد اما به زور سعی می‌کند جلوی خنده‌اش را بگیرد. می‌گوید:

- «حاج احمد آقا! پسر گل گلاب! دشمن عن‌قرب است که توی این دشت وسیع عملیات کند. تو گلت به خدا باشد. چه بسا همین پانزده تا مین هم برایمان کاری افتاد. خدا را چه دیدی برادر من؟ از قدیم گفته‌اند کاجی به از هیچی! شما همین پانزده تا مین را مقابل دشمن کار بگذارید، خداوند کریم است.»

قلمرو زبانی: خنده اش می‌گیرد: شروع می‌کند به خندیدن / پسر گل گلاب: تشبیه / عن قریب: به زودی (هم آوا؛ غریب: ناآشنا، ناشناس) / عملیات: اجرای طرح نظامی / کاری افتاد: مؤثر واقع شد / کریم: بخشنده / قلمرو ادبی: خدا را چه دیدی: کنایه از «حتا رخداد ناشدنی هم می‌تواند با کمک خدا اتفاق بیفتد.» / کاجی به از هیچی: ضرب المثل (کم داشتن بهتر از هیچ نداشتن است).

نمی‌دانم چه بگویم. روی حرف حاجی که خودش از عاملان بزرگ و قدیمی تخریب است، حرفی نمی‌توانم بزنم؛ اما این کاری که از ما می‌خواهد، درست مثل این است که بخواهیم با یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه، دوغ درست کنیم.

حاجی آن قدر مهربان و دوست داشتنی است که جرئت کنم برای آخرین بار با شوخی از این کارش انتقاد کنم. می‌گویم.

- هر چه شما بفرمایید حاجی. اما خدا وکیلی ما را که سر کار نگذاشته‌ای؟ بالاغیرتاً اگر می‌خواهی ما را به دنبال نخود سیاه و این جور چیزها بفرستی، بگو، من به جان مادرم از صبح تا شب توی این دشت، پاره آجر و سنگ و کلوخ به جای مین کار می‌گذارم!

قلمرو زبانی: عامل: عملیات کننده / تخریب: نابودی / قدر: اندازه (هم آوا؛ غدر: نابخاری، خیانت) / خدا وکیلی: به راستی / بالاغیرتاً: از روی جوانمردی / قلمرو ادبی: روی حرف ... حرف زدن: کنایه از رد کردن / با یک کاسه ماست ... دوغ درست کردن: کنایه از کار نشدنی انجام دادن / سر کار گذاشتن: کنایه از فریفتن / ما که ... سر کار بگذاریم: پرسش انکاری / به دنبال نخود سیاه فرستادن: به کار بیهوده گماردن برای

فریب



حاجی جلو می‌آید. پیشانی‌ام را می‌بوسد. دست‌هایم را توی دستش می‌گیرد و می‌گوید: «مؤمن خدا! ما که باشیم که شما را سرکار بگذاریم، ما پانزده تا مین داریم و غیر از این هم نداریم و راه چاره‌ای هم فعلاً نداریم. باید به تکلیفمان عمل کنیم. بروید و به هر وسیله‌ای که شده این مین‌ها را توی دشت، روبه‌روی دشمن کار بگذارید. خداوند کریم است. بروید و معطل نکنید.»

با اینکه ته دلم از این کار بی‌نتیجه سر در نمی‌آورد؛ اما فرمان حاجی برایم اجرا نشدنی نیست. چاره‌ای ندارم، باید این کار را انجام بدهم.

قلمرو زبانی: فعلاً: به طور موقت / **معطل کردن:** تأخیر کردن / **قلمرو ادبی:** سر در آوردن: کنایه از دریافتن

دوستم احمدرضا را صدا می‌زنم و ماجرا را به او می‌گویم. تصمیم می‌گیریم برویم الاغی پیدا کنیم و مین‌ها را بار الاغ کنیم و بز نیم به دشت؛ روبه‌روی مواضع عراقی‌ها. اولین خر را که می‌بینیم، تصمیم به خریدش می‌گیریم. احمدرضا زل می‌زند به چشمان خر و انگاری که صد سال است الاغ شناس بوده باشد؛ آرام در گوشم می‌گوید:

- احمد، این خر، خبر خوبی نیست. خیلی چموش است. من می‌دانم که کار دستمان می‌دهد؟ از چشمانش شرارت و حيله گری می‌بارد!

قلمرو زبانی: بز نیم به دشت: برویم / **مواضع:** موضع‌ها / **زل زدن:** خیره شدن / **انگاری:** گویی / **چموش:** سرکش / **قلمرو ادبی:** کار دست

کسی دادن: کنایه از دچار مشکل کردن / **از چشمانش شرارت ... می‌بارد:** استعاره، کنایه

احمدرضا چنان جدی حرف می‌زند که نزدیک است باورم شود؛ می‌گویم: - مرد حسابی! خر، خر است دیگر. ما که نیامده‌ایم خرید و فروش خر کنیم.

مین‌ها را که کاشتیم، خر را می‌آوریم به قیمت مناسب به صاحبش می‌فروشیم. نکند خیال کردی این خر، جاسوس صدام است؟!

احمدرضا اخلاقتش همین طوری است. خنده‌دارترین چیزها را آن قدر جدی می‌گوید که آدم نمی‌داند باور کند یا نه!

خر، هنوز اول کاری چموشی می‌کند و هر چه افسارش را می‌کشیم، جلو نمی‌آید اما بالاخره بعد از ساعتی مین‌ها را بار خر می‌کنیم و راه دشت را در پیش می‌گیریم.

قلمرو زبانی: مرد حسابی: حسابگر / **قدر:** اندازه (هم آوا؛ غدر: ناپکاری، خیانت) / **افسار:** عنان

خر سلانه سلانه راه می‌آید و گاهی می‌ایستد و این سو و آن سو را بو می‌کشد و علف و خاری را پوزه می‌زند و دوباره راه می‌افتد. نزدیکتر که می‌شویم، اوضاع خطرناک می‌شود. احمدرضا افسار خر را به دست گرفته و او را قدم به قدم و با احتیاط جلو می‌کشد. کم کم به محلی که باید مین‌ها را روی زمین بکاریم، می‌رسیم. هفت تا مین یک طرف خر و هشت تا مین هم سمت دیگر خر، بار کرده‌ایم. احمدرضا می‌گوید: بهتر است خر را روی زمین بنشانیم.» اما خر، خری نیست که با این آسانی‌ها حرف ما را گوش کند و مثل بچه خر روی زمین بنشیند! احمدرضا اول به شوخی دهانش را داخل گوش خر می‌کند و آرام می‌گوید:



قلمرو زبانی: سلاته: آهسته / پوزه: پیرامون دهان جانوران / قلمرو ادبی: علف و خار را پوزه می‌زند: کنایه از خوردن / مین را ... بکاریم:

دفن کنیم، کار بگذاریم / **تشبیه:** مثل بچه خر روی زمین بنشیند

- خر جان! بفرما بنشین. این جوری خیلی تابلو هستی!

اما خر، انگار که مگسی توی گوشش رفته باشد، مدام آن را تکان می‌دهد و به سر و صورت احمدرضا می‌کوبد.

دو نفری سعی می‌کنیم خر را هر طور که هست روی زمین بنشانیم، اما خر، پر زور است و نمی‌نشیند. احمدرضا می‌گوید: «این خر، زبان آدمیزاد حالیش نیست. از اول هم گفتم یک خر زبان فهم بخریم، گفتم همین خوب است!»

قلمرو زبانی: زبان فهم: فهمیده، باشعور / قلمرو ادبی: تابلو هستی: تشبیه فشرده اسنادی (مانند تابلو هستی که همه تو را می‌بینند).

می‌گویم: ای بابا! این قدر خرخر نکن. ما اگر قرار بود توسط دشمن دیده شویم که دیده می‌شدیم. بیا کمک کن مین‌ها را کار بگذاریم و برویم.» همین که می‌خواهیم اولین مین را برداریم، ناگهان خر سرش را بالا می‌گیرد و با صدای بلند شروع به عرعر می‌کند. این جای کار را دیگر نخوانده بودیم. دلم می‌خواهد دهان خر را با جفت دست‌هایم بگیرم و خفه‌اش کنم، ای لعنت بر دهانی که بی موقع باز شود.

از اول تا آخر آوازش ده ثانیه طول می‌کشد دل توی دلمان نیست. الان است که لو برویم و دشمن متوجه ما بشود.

آواز الاغ که تمام می‌شود، دوباره آواز دیگری را شروع می‌کند. احمدرضا می‌گوید: «نگفتم این جاسوس دشمن است؟!»

قلمرو ادبی: این جای ... نخوانده بودیم: کنایه، پیش بینی نمی‌کردیم، طبق برنامه پیش نرفت

و با خشم چنان با لگد به پشت خر می‌زند که خر آوازش را نیمه‌کاره رها می‌کند و جفتک می‌اندازد و چهار نعل به طرف خاکریز دشمن می‌دود.

- این چه کاری بود؟ چرا خر را فراری دادی؟ احمدرضا می‌گوید: «بگذار برود گم شود خر نفهم! حالا باید خودمان هم در برویم، الان است که

لو برویم. چنان زدم که دیگر هوس نکند بی موقع آواز بخواند!»

چاره‌ای نیست. برخلاف مسیر خر می‌دویم و خودمان را از منطقه دور می‌کنیم. به داخل مواضع خودمان که می‌رسیم، نمی‌دانیم از خجالت به

حاجی چه بگوییم! بگوییم حریف یک الاغ نشدیم؟

قلمرو زبانی: لو برویم: جای نهفتن مان آشکار شود / نفهم: بی شعور / در رفتن: گریختن / قلمرو ادبی: آواز دیگری را شروع: استعاره از

عرعر / **چهار نعل:** کنایه از به تاخت، تند / آواز بخواند: استعاره از عرعر خر /

حاجی خودش به استقبال ما می‌آید؛ با دیدن چهره‌های عرق کرده و سرهای پایین افتاده‌مان مثل اینکه ماجرا را حدس زده باشد، می‌گوید:

- به به! دو تا پهلوان، احمد! چقدر زود برگشتید؟ بالاخره کار خودتان را کردید؟! این جمله آخر را طوری می‌گوید که یک لحظه گمان می‌کنیم

متوجه خرابکاری ما شده و به ما طعنه می‌زند اما حاجی اهل این حرف‌ها نیست. می‌نشینیم کنارش و با خجالت، همه چیز را برایش مو به مو

توضیح می‌دهیم. حاجی می‌خندد و بعد می‌گوید: «آن پانزده تا مین را هم به باد دادید؟ فقط باید مطمئن شوم که کوتاهی نکردید!»



قلمرو زبانی: بالاخره: سرانجام / طعنه زدن: سرزنش کردن / قلمرو ادبی: مو به مو: کنایه از دقیق / به باد دادن: کنایه از نابود کردن /

نمی‌خواهم دروغ بگویم. اشاره به احمدرضا می‌کنم و می‌گویم: «به نظر من این لگد آخری که احمدرضاخان به الاغ زد، اضافی بود!»

روزهای سخت ما خیلی زود می‌رسد. مین‌هایی که قرار بود برسد، هنوز نیامده است. اگر جلوی دشمن مین گذاری کرده بودیم، حالا خیالمان راحت‌تر بود.

تمام نیروها منتظر حمله دشمن هستند؛ اما یک روز، دو روز، سه روز می‌گذرد و خبری نمی‌شود.

بچه‌های شناسایی همین روزها در یک عملیات محدود، یک عراقی را اسیر کرده‌اند تا اطلاعاتی از او بگیرند.

اسیر حرف‌های عجیبی می‌زند:

- عملیاتی در کار نیست. فرماندهان ما بعد از بررسی‌های زیاد به این نتیجه رسیده‌اند که با وجود هزاران مینی که ایرانی‌ها توی دشت کار

گذاشته‌اند، تلفات سنگینی خواهیم داد!

- هزاران مین؟ شما از کجا فهمیدید؟ اسیر بعثی لبخند کنایه آمیزی می‌زند و می‌گوید: «خیال کردید ما الاغ هستیم؟ ما آن الاغی را که بار مین

رویش بود، گرفتیم. همه ما از تعجب شاخ در آوردیم. آن قدر مین اضافه آوردید که بار الاغ کردید که به عقب بفرستید اما خبر نداشتید که الاغ با

فرار کردنش به سمت مواضع ما، همه چیز را لو داد.»

همه به هم زل زدیم و در میان بهت و حیرت اسیر دشمن، همراه با حاجی با صدای بلندی از ته دل خندیدیم ...

قلمرو زبانی: بعثی: عضو حزب بعث / بهت: حیرت / قلمرو ادبی: شاخ در آوردن: کنایه شگفت زده شدند / قصه شیرین فرهاد: ایهام، حس

آمیزی

قصه شیرین فرهاد، احمد عربلو

درک و دریافت

۱- درباره شیوه بیان نویسنده توضیح دهید.

نویسنده با زبان ساده، صمیمی و در عین حال طنزآمیز و خنده‌دار یک ماجرا را بیان می‌کند. عبارات عامیانه و محاوره‌ای، نوشته را به زبان کوچه و بازار نزدیک کرده و در عین حال به نوشته، صداقت و صمیمیت بخشیده است.

۲- درباره فضا و حس و حال حاکم بر این متن به اختصار بنویسید.

فضای داستان گیرا و دوست داشتنی است. لحن ساده و طنزآمیز متن کمک کرده است تا مخاطب با این ارتباط نزدیک‌تری برقرار کند. ماجرای داستان از یک سو و صداقت گوینده از سوی دیگر، حس خوبی را به خواننده منتقل می‌کند و ماجرای داستان را برای هر خواننده‌ای قابل باور می‌سازد. در کل، فضای داستان شاداب و پر از شوخ‌طبعی است.